



سهروردی تنها چهره فلسفه ایران است که دستگاه فلسفی دارد

محمد بقایی ماکان با بیان اینکه شیخ اشراق در تاریخ فلسفه ایران تنها چهره ای است که می توان او را صاحب دستگاه فلسفی دانست...

محمد بقایی ماکان با بیان اینکه شیخ اشراق در تاریخ فلسفه ایران تنها چهره ای است که می توان او را صاحب دستگاه فلسفی دانست، گفت: چنین عنوانی را نمی توان حتی به چهره های پرآوازه ای مانند فارابی، پورسینا و صدرای شیرازی نسبت داد. دستگاه فلسفی سهروردی به رغم زندگی کوتاهش مانند دستگاه های منسجم و دامنه دار برخی از فیلسوفان معروف مانند کانت است.

به گزارش خبرنگار مهر، شیخ شهاب الدین سهروردی ملقب به شیخ اشراق را مبدع فلسفه اشراق می دانند. فلسفه ای که شاید بتوان گفت بازگشت به فلسفه ایران باستان است، چرا که فلسفه اشراق سهروردی در واقع احیای دوباره ای از فلسفه نور و به تعبیری توجه به فرهنگ ایران باستان و شخصیتها و اسطوره های آن است. در این راستا به مناسبت سالروز سهروردی به گفتگو با دکتر محمد بقایی (ماکان) استاد و پژوهشگر فلسفه نشستیم.

***شهادت سهروردی را برخی بدین صورت بیان می کنند که ایشان بعد از اینکه تصمیم به کشتنش گرفته می شود به پیشنهاد خودشان در یک اتاق محبوس می شود و به او غذا نمی دهند تا وی از گرسنگی به شهادت برسد نظرتان در این مورد چیست؟**

در زندگی چهره بزرگی مانند سهروردی، مهم نیست که مرگ او به چه گونه ای بوده است، آنچه که در این میان اهمیت دارد طریقی است که او در زندگی در پیش گرفته است و آن درآوردن اندیشه های ایرانی در بطن تاریخ ایران باستان بوده است که با توجه به حاکمیت تبحرآمیز زمان وی طبیعتاً می دانید نهایت چنان طریقی به چه نقطه ای خواهد انجامید. از این رو می توان به قول خود وی گفت شیخ اشراق در واقع مرگ اختیاری را دنبال کرد. پس بنابراین وقتی به فرمان مفتیان حلبی به شهادت رسید این را خود از آغاز می دانست. به او اتهاماتی از این دست که فقط حاصل کونه نظری و عناد با فرهنگ و مدنیت سرزمین اندیشه پروری مانند ایران بوده است. در همه قبائل مهاجم که به ایران تاخته اند دیده می شود که منجر به شهادت و از میان رفتن بسیاری از متفکران، فیلسوفان، شاعران و نویسندگان و مورخان ایرانی شد که سهروردی طبیعتاً از این قاعده مستثنی نیست.

***نواوریهای سهروردی در منطق چه بوده است؟**

شیخ اشراق در تاریخ فلسفه ایران تنها چهره ای است که می توان او را صاحب دستگاه فلسفی دانست. چنین عنوانی را نمی توان حتی به چهره های پرآوازه ای مانند فارابی، پورسینا و صدرای شیرازی نسبت داد. دستگاه فلسفی شهاب الدین سهروردی به رغم زندگی کوتاهش مانند دستگاه های منسجم و دامنه دار برخی از فیلسوفان معروف مانند کانت گسترده و شامل موضوعات و دیدگاه های مختلف است و او تفکری را پایه ریخت که ما قرنهای بعد در دستگاه فکری فیلسوفان و اندیشمندان مانند ویلیام جیمز ... و کانت و بسیاری از متفکران می بینیم که اساس جهان را بر سلسله مراتب کائنات می دانند. بدین معنی که همه چیز اساساً از اسفل آغاز به اعلا مرتبه در جریان و حرکت است. سهروردی با این اندیشه محوری دستگاه فلسفی خود در واقع ثابت می کند که هر چیزی می تواند از سرا تا به ثریا در حال اعتلا باشد که نهایتاً از این شیوه تفکر اوست که بعدها در عرفان ایران مساله پیوستن من دانی به من عالی یا به اعتباری دیگر قطره ای که به دریای جاودانگی می پیوندد می انجامد که اندیشه محوری نحله عرفانی ایران را شکل می دهد. با این تفاوت که این اندیشه با آنچه که مکتب وحدت وجودی تنظیم می شود تفاوت دارد.

***نظرتان در مورد این که سهروردی، قیاس را ساده کرده است، چیست؟**

درباره اینکه سهروردی اصولاً به مساله قیاس یعنی رسیدن به نتیجه از طریق مراجعه به کل عنایت داشته است قابل تأمل است. اما نافی این فکر هم نمی تواند باشد که سهروردی به استقراء هم پرداخته است؛ یعنی رسیدن نتیجه را چه از طریق جزء به کل و چه از طریق کل به جزء در هر صورت ممکن دانسته است. ما اگر بخواهیم دستگاه فلسفی او را چنانچه اشاره شد از جزء به کل ببینیم یعنی از ضعیف ترین نور که در اصطلاح خودش غاسق عنوان می کند تا می رسد به نورالانوار، حالا این نورالانوار عربی شده شیدان شید هست. من هم در کتابی تحت عنوان تأملات ایرانی این موضوع را مورد بحث قرار داده ام و همچنین در کتاب دیگری تحت عنوان در جستجوی هویت ملی این نورالانوار در فرهنگ ایران سابقه درخشانی دارد تحت عنوان شیدان شید که عربی آن نورالانوار می شود. این استقراء یعنی از جزء به کل رسیدن. اما از همین نورالانوار که نزدیکترین نور به آن نور عقرب یا بهمن که ما به غلط بهمن تلفظ می کنیم آن هم در واقع از کل به جز است یعنی قیاس، این نردبان را شما هم می توانید از پایین به بالا بروید و هم می توانید از بالا به پایین بیایید. اما مسأله اینجا است که پایه ریز این تفکر یعنی صعود از نردبان معرفت هم از طریق صعودی و هم از طریق نزولی در شیوه تفکر بسیاری متفکران و فیلسوفان قابل بررسی است و دکارت در همان اوایل رنسانس و آغاز مدرنیته غرب گفت که برای وصول حقیقت باید برای یک بار هر آن چه که در ذهن خودمان داریم آنرا پاک کنیم و کنار بگذاریم. بعد از صافی عقل هر ارزش و هر اندیشه ای که پذیرفتنی است را وارد آن می کنیم که کاملاً

از هر آنچه که در آن نوشته شده بود زدوده ایم.

سهروردی هم در قسمت اشراق در واقع یک چنین موضوعی را به صورت دیگری بیان می کند اما مفهوم و مضمون آن تقریباً قابل قیاس با این اندیشه دکارت است. مثلاً فرض بفرمایید که آنجا که سهروردی ماهیت را بر وجود مقدم می داند عین همین اندیشه را ما در کیر کگارد هم می بینیم. او هم همین طور فکر می کند که ماهیت بر وجود مقدم است البته برخلاف نظر صدرای شیرازی. البته اینها چیزهایی نیست که به یک شخصیت یا یک فیلسوف خاصی مختص کنیم اما درباره سهروردی آنچه که بسیار اهمیت دارد و پاسخی است برای کسانی که سعی بیهوده می کنند مثل آقای احسان طبری که بگویند ایران باستان مطلقاً عاری از هرگونه اندیشه و مدنیت بوده و چیزی بنام فلسفه در آن وجود نداشته است و به خصوص روی مسائلی که مربوط به حوزه اندیشه می شود بسیار مانور می دهند.

سهروردی بهترین دلیل در شناخت اندیشه های برآمده از ایران باستان است که ما حتی می بینیم در دوره های بعد این آثار که در ایران باستان پدید آمد مثل ارداویراف نامه به عنوان الگو و قالب و ساختار مورد تقلید آثار و چهره های بزرگی مثل سیرالعباد سنائی در ایران، الغفران ابوالعلی معری و همینطور کمدی الهی دانته در غرب قرار می گیرد که در هر حالت تقدم با اندیشه هایی است که سهروردی آنها را از زیر غبار تاریخ بیرون می آورد.

*** می گویند سهروردی صناعات خمسه را به دو یا سه صنعت تقسیم می کند بدین معنی که مثلاً صنعت شعر را خیلی بها می دهد و صنعت دوم و سوم و اول را با هم جمع می بندد.**

این بستگی به شیوه تفکر هر اندیشمند و فیلسوفی دارد مثلاً ما در افلاطون می بینیم که او در جمهوریت شاعران را از دولت شهر محو می کند یا مثلاً فرض بکنید که در خود دین مبین هم درباره شاعران می گوید "گمراهان از شاعران پیروی می کنند" که یک شاعری هم این قدر از این حکم الهی دلخور شد که گفت خدا بالاتر از خود چه تواند دید؟ و شاعران را حتی بالاتر از ذات اقدس دانسته بنابراین هر متفکری به نوعی به موضوعات و مسائلی که با آنها سروکار دارند نگاه می کند. اما سهروردی از آنجا که به هر حال دستگاه فکری اش به اشراق و عالم قلب نزدیک هست طبیعی است که شعر هم با چنین احوالی آمیختگی و نزدیکی و قرابت بیشتری دارد و اگر چنانچه او به این قضیه بیشتر عنایت دارد جای تعجبی نیست.

*** سهروردی متأثر از شاهنامه و به خصوص شخصیت کیخسرو بوده است این را چگونه ارزیابی می کنید؟**

طبق آنچه گفتم دستگاه فلسفی سهروردی را بایستی حماسه ای دانست در تاریخ فرهنگی ایران یعنی در تاریخ فرهنگی ایران ما سه تا حماسه داریم. اگر بخواهیم با تسامح عنوان حماسه را به اینها بدهیم یک حماسه که معروف هست و همه می شناسند شاهنامه است اثر بسیار ارزنده و سترگی که به واقع با توجه به اینکه من ایلید را هم ترجمه کرده ام و نقدش را هم ترجمه کرده ام به درستی می توانم قضاوت کنم که ایلید در برابر شاهنامه اثر چشم گیری نیست اما حماسه دیگر به تصویب تاریخی حماسه فلسفی است که ما از طریق سهروردی در فرهنگ خودمان داریم و حماسه عرفانی هم داریم که مثنوی حضرت مولانا است. بنابراین این سه حماسه در سه حوزه مختلف دیدگاه ها بسیار ژرف و بسیار در خور تأمل را که بعدها ما می بینیم که نمونه های این اندیشه و نظریه ها در دستگاه های فکری فیلسوفان غرب به نوعی مطرح می شود. اما اگر درست ریشه یابی کنیم پی می بریم که کاملاً اولویت با فکرها و اندیشه هایی است که اول بار در ایران مطرح شد برای مثال در مثنوی جایی که مولوی صحبت از آفرینش انسان می کند و آنجا که می گوید آمد اول به اقلیم وجود تا می رسد به اینکه می گوید انسان اول به صورت جماد بود بعد این جماد به صورت گیاه شد بعد این گیاه به صورت حیوان درآمد بعد این حیوان انسان شد که در دفتر چهارم یک شعر معروفی است.

بعد آن وقت از صورت انسانی دیگر در اختیار خودش است می تواند آن قدر متعالی شود که از ملک هم بگذرد بعد در نهایت خدای گونه شود و "آن که در وهم ناید آن شود" شما همین اندیشه را در افکار برآمده از ایران باستان می بینید یعنی بدین ترتیب که اول بار انسان در انسان ایرانی بدین ترتیب خلق می شود که مولانا می گوید. اصلاً مولانا در مثنوی بسیاری از موضوعاتی را که مطرح می کند ذکر مآخذ نمی کند البته بعضی جاها از کلیله و دمنه مطالبی را که می گیرد ذکر مآخذ نمی کند اما آنهایی که خبره کار هستند می دانند که برای مثال همین مساله آفرینش انسان را که بدین ترتیب مولوی مطرح می کند اصلاً ریشه ایرانی دارد زیرا انسان ایرانی بدین ترتیب که خدمتتان می گویم ترویج پیدا می کند. کیومرث از عالم بالا (مینو) به زمین می آید بعد یک شیطان اهریمنی که زن است او را وسوسه می کند بعد به ترتیبی او را از بین می برد او را در زمین که به اصطلاح سپندآرمد است. دختر اهورا در دل زمین یعنی در بطن سپندآرمد سبز می کند بعد تخمه زر از آن به وجود می آید یعنی جماد بعد از این تخمه زر دو ساقه زیبا سبز می شود و این دو ساقه زیبا به هم گره خورده هستند بعد بر اثر گذشت زمان این گیاه تبدیل به نخستین شکل های حیوان می شود بعد از این شکل های حیوانی طبعاً انسان به وجود می آید یکی از آنها اقلیما هست و در واقع یکی زن است و یکی مرد که همان آدم و حوا هستند بعدش هم آدم....

بنابراین خیلی ها به استناد ملاحظات از این قضا یا صحبت نمی کنند و کاملاً هم پیداست که چرا صحبت نمی کنند اما وقتی شما همه اینها را ریشه یابی می کنید می بینید پیشتر این قضایا مطرح بوده است. مثلاً فرض بفرمایید همین رمی جمره را وقتی بررسی می کنید رمی جمره، رمی یعنی انداختن، جمره یعنی سنگ ریزه، اما در لغت عرب الان جمره را می گویند سنگ ریزه در لغت عرب که شما در قاموس هایش بررسی می کنید می بینید جمره یعنی سنگ ریزه ای که به سنگ دیگری بخورد و آتش از آن بیرون بیاید. حالا همین اسطوره را شما در داستان کشف آتش زمانی که هوشنگ برای شکار می رود که مار سیاهی را می بیند. مار سیاه نماد شیطان است از اسب پیاده می شود و سنگ ریزه ای بر می دارد و به طرف این مار که نماد شیطان است پرتاب می کند و آن به سنگ دیگری می خورد و آتش می گیرد و پرتاب کردن سنگ یعنی رمی جمره اصلاً یک اصول ایرانی

است که بنا به ملاحظات برخی این حرفها را نمی گویند اما سهروردی در واقع دنبال همین مساله بود و همه را بیرون کشیده که اینکه شما می گویند انالله و انا الیه راجعون، این را ما گفتیم اصلاً ما هم نگفته باشیم پلوتینیوس گفته است، او گفت همه ما از خداییم و به او باز می گردیم این یعنی انالله و انا الیه راجعون به همین علت بود که این رکن متحجر نتوانست اینها را برتابد. و نیامد منصفانه قضاوت بکند که آقا شما اولین قومی بودید که گفتید خدا یکی است. این را که دیگر کسی نمی تواند کتمان کند. حالا بحث بر سر این است که با شهادت سهروردی چنان اربابی بعد از کشته شدن او بوجود آمد که تا الان که داریم صحبت می کنیم این ارباب حاکم بوده است. یعنی اگر کربن را شما مستثنی بکنید کسی نمی بینید که بر روی این آدم کار کرده و نشان داد که چقدر عمیق است دارد تا یک آدم عظیم الشانی مانند کربن کار روی این چهره بکند ما فقط از شهروزی به این طرف، فقط 5 یا 6 تا کتاب راجع به سهروردی داریم یعنی ترس تا این حد بوده که راجع به این آدم کسی جرأت نمی کرد کتابی بنویسد حتی در دوره اخیر تا اینکه کربن آمد و راجع به این آدم صحبت کرد و یکی دو کتاب که از آن چاپ شد حال اینجا دو سه نفر مثل آقای دینانی پیدا شدند که شروع کردند به سهروردی پژوهی.

***اشاره ای به متون قدیمی داشتید و نقش زن در آنها می خواهم یک حاشیه بزنم و آن اینکه چرا در متون قدیم اکثر اوقات ابلیس را در قاب زن معرفی کرده اند؟ مثلاً در شاهنامه می گوید "زن و ازدها هر دو در خاک نه، جهان پاک از این هر دو ناپاک به".**

شوربختانه در تاریخ ادب فارسی ما با این مسأله نگاه متفاوت و تحقیرآمیز نسبت به زن فراوان برخورد می کنیم مثلاً در آثار اندیشمند بزرگی که افتخار تاریخ فرهنگی ما هست یعنی سنائی، نگاهش به زن یک نگاه مساعدی نیست البته در غرب هم بوده مثلاً نیچه از آن جمله است آن که می گوید اگر می خواهید ملاقات با زن بکنید شلاق یادتان نرود اما در تاریخ ادب فارسی ما خیلی با این قضیه برخورد می کنیم و واقعاً بسیار بسیار جای تأسف است. در مورد شاهنامه هم داستان از این قرار است که در بعضی موارد حکیم توس اینها را نقل قول می کند یعنی وقتی شما به ابیات پیشین و پسین مراجعه می کنید و می بینید که کس دیگری این حرف را دارد می گوید نه اینکه گفته سوم شخص باشد اینجا هم داستان از این قرار است و مهمتر این است که قاضی نورالله شوشتری، بطوری که فردی تحقیقات خوبی در این مورد کرده اند از جمله آقای شیروانی ایشان سال 1946 فوت کرده اند کتابی تحت عنوان در شناخت فردوسی دارند و این کتاب می گوید بسیاری از ابیاتی که با شیوه تفکر فردوسی منافات دارد ساخته قاضی نورالله شوشتری است. قاضی نوراله شوشتری هم کسی بود که حتی خودش می گوید شیعه بسیار متعصبی بود که خودش گفت که من چهارصد تغییر معتبر سنی را در کتاب خودم شیعه کردم. حالا چنین شخصی خیلی راحت است که بیاید با همان اندیشه خیلی از ابیات تازه ای را وارد شاهنامه کرده و همان کلمات و اصطلاحات را از فردوسی گرفته و ابیاتی ساخته که به هر حال خیلی معتقدند که از فردوسی نمی تواند باشد.

***امروزه چه نیازی به سهروردی داریم؟**

فکر می کنم که با توجه به تغییر و تحول عظیمی که در شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور ما در چند دهه اخیر بوجود آمده نیاز نه تنها به سهروردی بلکه به امثال سهروردی زیاد محسوس می شود بدین معنی است که اگر به عنوان ایرانی به تمامیت ارضی و هویت ملی، می اندیشیم باید اینها را در آثاری از این دست پیدا بکنیم و آن را برای نسل جوان شرح و توضیح بدهیم. عرضه کنیم و ذهن و دید آنها را متوجه این قضایا کنیم از طریق ادبیات تطبیقی، مثالهایی که در طول این گفتگو طرح شد.

همه می تواند برای نسل امروز افتخارآمیز باشد که برای اولین بار در کشور آنها مطرح شده است تا خود آنها هم کسی مانند سهروردی و سهروردیهایی دیگری شوند. امروز بسیاری از صاحب نظران و دلسوزان فرهنگ کشور نگاهشان به تقویت هویت ملی هست، تقویت هویت ملی این نیست که صدا و سیما امروز دنبال می کند و برای شاعر دیرفهمی مثل خاقانی برنامه های مفصل و طولانی می گذارد که معلوم نیست سرانجام چه حاصلی از این همه هزینه کردن و اتلاف وقت برای جامعه خواهد داشت. آنچه که برای نسل امروز بسیار حائز اهمیت است شناخت هویت های ملی و عناصر این هویت و فلسفه ها و آثاری از این دست است که شوربختانه در رسانه های مختلف به ویژه در رسانه به اصطلاح ملی جای آنها بسیار کم هست و حتی از راه گله می توان گفت که وقتی شما صفحات اندیشه و همینطور فرهنگی مطبوعات به اصطلاح آوانگارد ما را تبلیغ و بررسی می کنید می بینید که 80 درصد از مطالب آنها به موضوعات خارج از علوم انسانی داخلی اعم از فلسفه، روانشناسی، اخلاق، علوم تربیتی و مانند اینها اختصاص دارد و کار به جایی رسیده که در کشور برای چهره هایی مانند کانت و نیچه در عرض یک ماه 7 همایش پشت سر هم گذاشته می شود. شگفت این نیست که نام یکی از این همایش ها "کانت و جهان وطنی" است آن هم در شرایطی که تمام کسانی که شوربختانه به عنوان همسایه در گرداگرد ما هستند از انداختن سنگ تفرقه بر فراز تمامیت ارضی ایران و زبان فارسی کوتاه نمی آیند و حتی برخی از عوامل آنها توسط ماموران نظامی توقیف می شوند و سفیر آنها هم به وزارت خارجه احضار می شود اما از سوی دیگر مدیریت کلان ما به دلیل ضعفی که دارد بر چنین نکته هایی انگشت نمی گذارد و حتی به برخی از مطبوعات فرقه گرا و قومیت گرا یارانه هم می دهد که علیه زبان فارسی و تمامیت ارضی مطلب بنویسند و آذربایجان ما را علناً آذربایجان جنوبی بنامند. فهم امثال سهروردی سبب می شود که چنین مسائلی در کشور کم رنگ یا از بین می روند.